

بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های انتقادی متفکران مسلمان ایرانی در خصوص غرب و ارتباط جمعی

(بخش نخست)

دکتر سیدرضا نقیب‌السادات

شناخته می‌شوند. زیرا منصب برخی از نیاکان سید بود.^(۱) سید جمال‌الدین اسدآبادی تحصیلات عالی‌های خود را در نجف اشرف گذرانیده و ارتباط و تماس وی با علمای بزرگ عراق و ایران، این نکته را تأیید می‌کند که سید عالمی شیعه و ایرانی بوده و به خاطر مصالح اسلام و پیش‌برد اهداف وحدت طلبانه در بلاد دیگر خود را افغانی نامیده است.

سید جمال‌الدین اسدآبادی با آیت‌الله میرزا محمد حسین نائینی آشنایی داشته است و به واسطه‌ی میرزا با آیت‌الله العظمی شیرازی نیز ارتباط یافته است.

در خصوص سید جمال‌الدین بحث بسیار است، فعالیت‌های وی در اتحاد مسلمانان و روحیه‌ی انقلابی او بسیار جای بحث دارد و گسترده است، در انتخاب‌ها اشاراتی مختصر به فعالیت‌های سید و به نظرات وی در خصوص استعمار، غرب و مطبوعات می‌پردازیم: «مرحوم دکتر احمد امینی مصری» در خصوص سید می‌نویسد: «در عین حالی که فلان رهبر دینی در دوران گذشته «اصلاح عقیده» و فلان رهبر سیاسی «اصلاح حکومت» و اداره را هدف قرار می‌داد، سید جمال‌الدین طرفدار «اصلاح عقول و نفوس» بود و پس از آن، اصلاح حکومت و دولت و مربوط ساختن آن با این معانی».

«مدحت پاشا» می‌گوید: «حکومت در حکم چوپان است و اگر چوپان صالح باشد، رعیت اصلاح خواهد شد و هدف قانون اساسی است که اگر به خوبی اجرا شود، مصالح و منافع ملت تأمین خواهد شد». ولی سید جمال‌الدین می‌گوید: «قدرت مجلس نمایندگان، برای هیچ ملتی

انتقاد از غرب و عملکرد رسانه‌های جمعی در کشور قدمتی بش از یک قرن دارد و از انتقاد از حضور بیگانگان در کشور آغاز شد، سپس بحث‌های افکار عمومی و توجه بدان و مشارکت مردم مطرح گردید و پس از آن مطبوعات را نیز دربر گرفت.

در این بررسی به دنبال طرح این دیدگاه‌های انتقادی متفکران مسلمان ایرانی هستیم. البته لازم به ذکر است که با توجه به گسترده‌ی این مباحث از ذکر تمام دیدگاه‌ها خودداری می‌گردد و صرفاً به طرح دیدگاه‌های متفکران ذیل پرداخته خواهد شد که بر حسب تقدم و تأخر زمان عبارتند از:

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی

۲- آیت‌الله شیخ محمد حسین نائینی

۳- جلال آل احمد

۴- دکتر علی شریعتی

۵- استاد شهید مرتضی مطهری

سید جمال‌الدین اسدآبادی: معروف به سید جمال‌الدین افغانی

تولد شعبان ۱۲۵۹ ه.ق. در روستای اسدآباد از توابع همدان. درگذشت سوال ۱۳۱۴ ه.ق. سیدجمال‌الدین بن سید صفدر به واسطه‌ی ۲۳ نسل به حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) می‌رسد. وی از فلاسفه و از شخصیت‌های بزرگ اصلاح طلب شیعه است.

سید جمال‌الدین اسدآبادی از خانواده‌ای مشهور به علم و شرف و فضل و بزرگی است که در اسدآباد همدان به نام طایفه‌ی شیخ‌الاسلامی



آشنایی سید با جریان‌های فکری جهانی

سید جمال‌الدین مردی بود عالم و فیلسوف و نویسنده، با جریان‌های فکری جهانی مصر خود مربوط، به حدی که به جمیع اطراف و نواحی افکار زمان خودش به حد اعلاء وارد و مسلط.

همیشه می‌کوشید تا به وسیله قلم و زبانش ثابت کند اسلام جسمی بی‌روح نیست و معتقد بود که اگر نکات خرافی که با تعلیمات اسلامی ممزوج شده، خارج شود، مذهب حقیقی اسلام به صورت نیرویی زنده و فعال و موافق با مقتضیات زمان، باقی خواهد ماند. و همه‌ی امتیازات و اختراعات فنی که تمدن و فرهنگ خوب را به وجود آورده، خواهد پذیرفت. جمال‌الدین در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی ثابت کرد که روح اسلام جوهری است آزاد و دارای عنصر دموکراسی و به همین دلیل است که به مردم حق می‌دهد تا در اداره‌ی امور دولت شرکت کنند و در کارهای حکومت مراقبت و نظارت داشته باشند.

جمال‌الدین اولین کسی بود که تشخیص داد سیاست توسعه طلبی در غرب، استقلال دولت‌های اسلامی را تهدید می‌کند، بدین جهت در صدد بیدار کردن توده‌ی مردم برآمد تا جایی که مقدر بود به سلاطین و امرای کشورهای اسلامی مراجعه می‌کرد و آنان را از عوامل تهدید خارجی آگاه می‌ساخت و به آنان توصیه می‌کرد تا وسایل دفاع را آماده کنند.

اعتقاد به دستیابی کشورهای اسلامی به موقعیت غرب

این مرد با تشخیص دقیق و احساسات تندی که داشت این خطر را بیشتر از هر کسی احساس می‌کرد و برای وصول به هدف‌هایی که داشت، می‌کوشید تا قبل از هر عمل و اقدامی مجلسی مشورتی تأسیس شود و اصلاحات اجتماعی محقق گردد. به طوری که ملت‌های مسلمان در عداد ملت‌های غرب قرار گیرند.

ضد استبداد بودن سید

سید جمال آمد تا افتخارات ریشه‌دار شرق و تمدن عظیم آن را تجدید کند، تخت‌ها استبداد را تکان دهد و با استعماری که پایه‌های آن استوار شده و قدرت و سیطره‌ی آن همه جا را گرفته بود بجنگد.

نفرت سید از انگلیس جزء اصلی شخصیت او شده بود و او به تجربه دریافته بود که انگلیسی‌ها عداوت شدیدی را نسبت به مسلمین در دل

قدرت حقیقی شمرده نخواهد شد، مگر این که این قدرت از ناحیه‌ی مردم سرچشمه گرفته باشد. هر مجلس شورایی که تشکیل دهنده‌ی آن پادشاه یا امیر یا نیرویی بیگانه باشد و محرک آن گردیده باشد، مجلسی خواهد بود موهوم، وجود آن تابع اراده‌ی کسی خواهد بود که آن را به وجود آورده است. در این صورت اول باید به تصفیه‌ی عقول و تهذیب نفس پرداخت و پس از آن به تأسیس حکومت، که هدف هر دو یکی است. اگر ملت لایق و صالح نباشد، از حکومت صالح چه کاری ساخته خواهد شد؟»

تاریخ این درس را به ما داده است که هیچ حکومتی قوام و دوام نخواهد داشت، مگر این که در میان ملت عقیده و رأی صحیحی وجود داشته باشد، که آن را افکار عمومی می‌نامند و اگر دولت از افکار عمومی نترسد، راه و رسم درستی در پیش نخواهد گرفت. با توجه به این معنی است که حکومت وظایف خود را خواهد دانست و از حدود تکالیف اصلی تجاوز نخواهد کرد و در غیر این صورت، طبیعت بشری حکم می‌کند که دولت‌ها و حکومت‌ها منافع خود را ترجیح دهند و حداکثر آنچه از حکومت صالحی که به اساس بیداری ملت و نیروی مردم تأسیس نشده باشد، می‌توان انتظار داشت، این است که به طور موقت، در کارهای دولتی موفق گردد و بس؛ زیرا ملت در تأسیس چنین حکومتی تأثیر نداشته است و بر کارهای دولت ناظر نبوده است.

همچنین سید می‌گوید:

تصور کنید مجلس شورایی به وجود آمد، آن‌گاه خواهید دید، حزب دست راست اثری نخواهد داشت و همه‌ی اعضا به طرف حزب دست چپ خواهند گرایید. همه و همه آلت و ابزاری بی‌اراده خواهند بود، آن‌گاه هر عضوی معتقد خواهد شد که دفاع از وطن و دولت را به حساب دعوت کردن، دلیل بی‌ادبی و سوء تدبیر و قلت خرم احتیاط و باعث تهور و جسارت است. ابداء، ابداء، اول تصفیه‌ی عقول و تهذیب نفوس، سپس نتیجه‌ی حاصل از آن حکومت صالح.^(۳)

سید تمام نیرو و قدرت خود را در بیدار کردن تمایل مردم به نظامات آزاد و تصمیم بر نجات دادن کشور مصر از نفوذ بیگانگان مصرف می‌کرد. آثار تبلیغات او در طبقات تحصیلکرده و تربیت شده‌ی مصر به حدی بود که به جنبش ملی سال ۱۸۸۲ و قیام اعرابی پاشا و بمباران اسکندریه منتهی گردید.

- در اینجا بهتر است اشاره‌ای به اوضاع و احوال ایران در دوران ناصری بشود و سپس به وضعیت روزنامه‌نگاری بپردازیم:
- در اواخر قرن نوزدهم خطوط ارتباط تلگرافی در ایران گسترده شد و شهرهای مهم کشور را به هم اتصال داد و توسعه‌ی خطوط تلگرافی در ایران سبب شد اخبار خارجه در روزنامه‌های ایران رونق بیشتر پیدا کند.

یکی از نتایج سیاسی و اجتماعی توسعه‌ی ارتباطات تلگرافی در ایران «تحصن در تلگرافخانه» بود. تحصن در تلگرافخانه در سال‌های بعد به خصوص در زمان انقلاب مشروطه در ایران متداول شد و به عنوان یک وسیله‌ی ارتباط سیاسی نقش مؤثری در تاریخ ایران به جا گذاشت. روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، و بالاخره مردم معمولی کشور اسلحه‌ی تحصن در تلگرافخانه را وسیله‌ی بیان اعتراضات خود قرار دادند و به این طریق عقاید و افکار خود را بین مردم و دولتی‌ها تبلیغ و پراکنده کردند.^(۳)

روابط عمومی و تبلیغات ناصرالدین شاه:

با تأسیس خطوط ارتباطات تلگرافی در ایران، دو وسیله‌ی مهم ارتباطات اجتماعی یعنی مطبوعات و تلگراف کاملاً تحت نظر و کنترل دولت و شخص ناصرالدین شاه قرار گرفت و درباریان و شاه تا آنجا که می‌توانستند از این دو عامل برای تبلیغ به نفع خود و روابط عمومی شخصی و دولتی استفاده کردند.

تأسیس وزارت مطبوعات:

استفاده از وسایل ارتباطی برای اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های مختلف حکومت ناصرالدین شاه روز به روز بیشتر مورد توجه قرار گرفت. این‌گونه وسایل ارتباطی نه تنها برای هماهنگی و موافقت برنامه‌های مختلف دولتی بین درباریان و نزدیکان و امرای کشور لازم به نظر می‌رسید، بلکه برای اولین بار حکومت ناصرالدین شاه تشخیص داده بود باید قسمت قابل توجهی از اهالی روشنفکر و باسواد کشور را که کم‌کم به امور خارجی و داخلی آشنایی پیدا کرده بودند، به دنبال برنامه‌های دولتی بسیج کرد. باید توجه داشت که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم با رقابت‌های اقتصادی و سیاسی بین روسیه و انگلستان در ایران و با فعالیت‌های قابل توجهی که از طرف دول اروپایی برای جلب امتیازات بازرگانی و اقتصادی در ایران انجام می‌شود، حکومت ناصرالدین شاه لازم دیده بود با تبلیغات به طرز مناسبی تصمیمات جدید دولتی را بین طبقه‌ی روحانی و روشنفکر ببرد.

با توسعه‌ی صنایع در اروپا، دول اروپایی در پی میدان‌های جدید تهیه‌ی مواد اولیه بودند و می‌کوشیدند از منابع کشورهای آسیایی استفاده کنند. ناصرالدین شاه و بعدها سلاطین دیگر سلسله‌ی قاجار در مسیر این تلاش قرار گرفتند و با اعطای امتیاز اقتصادی به دول خارجی،

دارند و به شدت علاقه‌مندند که کشورهای اسلامی را خوار و ذلیل کنند و در نتیجه یکی را پس از دیگری ببلعند و همین انگلیسی‌ها کسانی هستند که در دستیابی به مقصود خود از هیچ وسیله‌ای فروگذار نکنند و در این راه نیرنگ بسیار می‌زنند و گویی که از خوار و ذلیل کردن اهل دین لذت می‌بردند و کسب سعادت را در از بین بردن مسلمانان و نابودی آنان می‌دانند.

ارتباطات

کانال‌های ارتباط سید در مصر و حرکت اصلاحی او در آنجا، اول ارتباط میان فردی در قهوه‌خانه‌ها بود یعنی ارتباطات سنتی. سید جمال‌الدین آمد و ادبیات را در مصر در راه خدمت ملت تسخیر کرد تا بدین وسیله حقوقش را مطالبه کند و در مقابل ظلمی که بر او می‌شود، دفاع نماید و بر هر کسی که به او تعدی می‌کند، هجوم آورد. ادبیات برای مردم وضع ناگوار و بدبختی‌هایشان را و هم کسانی را که سبب فقر مردم شده‌اند، معرفی کند و مردم را تشویق نماید تا از ظلمات درآیند و به سوی نور شتابند و از قدرت و خشم حاکم نترسند و بدانند که حاکم قدرتی ندارد مگر به وسیله‌ی مردم، ثروتی ندارد مگر به واسطه‌ی مردم. سید جمال‌الدین ادبیاتی را برای مردم آورد که بیشتر از آنچه به حاکم ناظر باشد، به مصلحت مردم نگاه می‌کند و ایجاد آزادی می‌نماید.

سید عده‌ای از نویسندگان را که شایستگی داشتند، تربیت کرد و موضوعاتی را که با واقع زندگی مردم مربوط بود، انتخاب کرد. سید جماعتی از پیران و جوانان را گرد یکدیگر آورد و آنان را به نوشتن تشویق کرد و معانی تازه‌ای را به آنان الهام داد تا بنویسند و آنان را وادار کرد تا جرایدی ایجاد کنند. برای آن‌ها مقاله می‌نوشت و در هر یک از آنان که نبردی حس می‌کرد او را تشویق می‌نمود. (مانند ادیب اسحاق که سید او را تشویق کرد تا روزنامه‌ای به نام مصر منتشر کند. وی شاگرد سید بود و سید خط سیر روزنامه را به او آموخت و بعضی مقالات را نیز شخصاً با نام مستعار «مظهر بن وضاع» می‌نوشت. همچنین به ادیب اسحاق پیشنهاد کرد تا به اسکندریه برود و روزنامه‌ای به نام استجاره راه بیندازد.

- روش دیگر سید جمال در مدرسه ملی، عبارت بود از گفتاری که گه‌گاه در قهوه‌خانه و این طرف و آن طرف و در محافل و در خانه‌هایی که به ملاقات صاحبانش می‌رفت، مطرح می‌ساخت.^(۴)
- سخنانش زیاد و بی‌اندازه در این امر توانا بود.
- دانش و توانایی سید در مبارزات و روش‌های مطبوعات بی‌نظیر بود.

- سید در سخنرانی‌های خود مینا را آزادی و برادری و برابری می‌دانست و هدف را حفظ منفعت انسان و کوشش و تلاش در راه فرو ریختن کاخ‌های ظلم و برافراشتن پرچم عدالت مطلق.

آیت‌الله نائینی [تولد ۱۲۷۷ ه.ق - ۱۳۵۵ ه.ق]

میرزا محمدحسین نائینی فردی از پشتیبانان مشروطیت به شمار می‌آید. وی در یک خانواده‌ی مشهور و محترم شهر نائین دیده به جهان گشود. پدر او میرزا عبدالرحیم و پدربزرگ او حاجی میرزا محمد سعید، هر دو یکی پس از دیگری شیخ‌الاسلام نائین بودند.

وی تحصیلات ابتدایی را در نائین گذراند و سپس به اصفهان رفت (سال ۱۲۹۴ ه. در سن ۱۷ سالگی) و هفت سال در اصفهان نزد حاجی شیخ محمدباقر اصفهانی زندگی کرد.

وی در اصفهان در نزد میرزا ابوالعالی الکلپاسی، اصول و نزد شیخ جهانگیر قشقای و شیخ محمدحسین هزار جریبی فلسفه و کلام خواند و به نزد شیخ محمدباقر اصفهانی نیز فلسفه و کلام آموخت.

زندگی میرزا در نزد خانواده‌ی شیخ محمدباقر اصفهانی و آشنایی وی با استعداد ایشان این احتمال را قوی می‌سازد که این حوادث در او واکنش مخالف ایجاد و او را کم‌کم به راه مبارزه با استبداد روحانیون و دولت هر دو رهبری کرد. به سخن دیگر نائینی که در خانواده‌ی شیخ‌الاسلام‌ها - آنان که عنوانشان را از دربارهای پادشاهان می‌گرفتند و بدان‌ها خیلی وابستگی داشتند - پرورده شده بود، پس از ترک اصفهان، از طبقه‌ی اصلی خود جدا شد و خود را در رده‌ی روحانیونی درآورد که رهبر طبیعی مردم شیعه به ویژه طبقه‌ی متوسط یعنی بازرگانان ملی و صاحبان حرفه‌ها و صنف‌های داخلی به شمار می‌آمدند.

در سال ۱۸۸۵ م یا ۱۳۰۳ ه.ق، نائینی برای ادامه‌ی تحصیل راه عراق را در پیش می‌گیرد.

میرزا تحصیلات خویش را چند سالی در نزد میرزا حسن شیرازی (مرگ ۱۳۱۲ ه) گذراند. میرزا مدتی محرر میرزا حسن شیرازی بود. می‌توان احتمال داد که نائینی از داستان مبارزات مربوط به تنباکو با فتوای میرزا حسن شیرازی بر ضد به پایان رسیدن امتیاز بود آشنایی داشته باشد و به خاطر نزدیکی میرزای شیرازی بایستی از اندیشه‌های سیاسی به ویژه مبارزات سید جمال‌الدین اسدآبادی بر ضد استبداد ناصرالدین شاه نیز تاحدی آگاه بوده باشد. زیرا سید در نامه‌های خود به میرزا خواستار قیام بر ضد استبداد قاجار و امتیاز تنباکو بوده است.

نائینی مدتی پس از مرگ میرزا زیر نظر صدر تحصیلات تا ۱۳۱۶ ه. دنبال کرد. در کربلا به دانشجویان ویژه آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (۱۳۲۹ ه. فوت) پیوست و چند سال پس از آن بود که آخوند انقلاب مشروطیت ایران را رهبری کرد^(۴).

میرزا پیش از مشروطیت و پس از آن به نقش مطبوعات آگاه بود؛ به همین دلیل از چاپ مقالات و اخبار گوناگون پیرامون انقلاب مشروطیت فروگذار نبود.

از جنبه‌های دیگری که مورد نظر مرحوم نائینی بود، افکار عمومی بود. به نظرات وی در این خصوص می‌پردازیم:

«مردم که ملاها... یک تکیه‌گاهی بر ضد استبداد و ظلم بی‌زام دولت می‌دیدند، آن‌ها را مظهر افکار عامه ملی و مرکز قوت اجتماعی و

امتیاز ماهیگیری را در دریای خزر به دست آورد و به دنبال آن در همین سال انگلیسی‌ها امتیاز کشتیرانی و استفاده‌ی بازرگانی از رود کارون را در جنوب ایران کسب کردند. رویتر، بانکدار معروف انگلیسی که سال‌ها قبل پیشه‌نگ کسب امتیازات اقتصادی در ایران بود ولی کاری از پیش نبرده بود، در سال ۱۸۸۹ به تأسیس بانک شاهنشاهی در تهران توفیق یافت و امتیاز انتشار اسکناس نصیب او شد و امتیاز استخراج بعضی از منابع کانی ایران را تحصیل کرد. دو سال بعد در ۱۸۹۱، ناصرالدین شاه در مقابل این امتیازها امتیاز تأسیس بانک استقراسی را به روس‌ها داد. بی‌اعتنایی ناصرالدین شاه به اصلاحات اساسی، و وضع راکد کشور، روشنفکران و آزادیخواهان ایران را ناراحت کرده بود. در اواخر سلطنت این پادشاه عده‌ی قابل توجهی از نویسندگان و آزادیخواهان ایران به کشورهای اروپایی و نیز به هندوستان و مصر و عثمانی مهاجرت کردند.

در میان شخصیت‌هایی که در پی‌ریزی روزنامه‌نگاری تبعیدی و در بیداری ایرانیان نفوذ فوق‌العاده داشتند و نقش مهمی بازی کردند، سید جمال‌الدین افغانی (اسد آبادی) و میرزا ملکم‌خان جای مخصوصی دارند.

در اثر تعلیم و تبلیغ سید عده نویسندگان جوان مصری در سال‌های بعد رو به ازدیاد گذاشت و نهضت آزادیخواهی در مصر توسعه یافت. توفیق پاشا، فرمانروای مصر، که از اعمال سید جمال‌الدین و نفوذ او ناراحت بود به سال ۱۸۷۹ دستور اخراج او را از مصر صادر کرد و سید از آنجا روانه‌ی هندوستان شد و در حیدرآباد سکونت کرد. در سال‌های ۸۲ - ۱۸۸۱ که نهضت آزادیخواهی جوانان مصر شروع شده بود، سید در هندوستان به نویسندگی ادامه داد و سفری به ممالک متحد آمریکا کرد و از راه لندن به پاریس روانه شد. در اروپا سید با روزنامه‌نگاران و نویسندگان خاورمیانه و از جمله ایران تماس برقرار کرد و به گروه مهاجران آزادیخواه ایرانی پیوست.

از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سید جمال‌الدین با همکاری یکی از نویسندگان مصری به نام شیخ محمد عبده - که بعدها از دانشمندان بنام مصر شد - روزنامه‌ای به زبان عربی به نام «عروه‌الوثقی» در پاریس منتشر کرد و در آن حکومت‌های استبدادی ایران و عثمانی و مصر را به باد انتقاد گرفت. این روزنامه در اکثر ممالک عربی و خاورمیانه منتشر می‌شد و سخنگوی عقاید سید جمال‌الدین و طرفدارانش بود.

چند سالی که سید جمال‌الدین به انتشار «عروه‌الوثقی» مشغول بود، شهرت او در جراید و مطبوعات اروپایی افزایش یافت و به عنوان رهبر بزرگ «اتحاد اسلام» معروف شد.

در سال‌های آخر عمر، سید با روزنامه‌ی «قانون» که توسط یکی از ایرانیان مهاجر به نام «ملکم‌خان» در لندن منتشر می‌شد، همکاری داشت.^(۵)

دیگران بودند که در فلج ساختن جنبش آزادیخواهی و مشروطه‌گری می‌کوشیدند. از جمله کارهای گروه‌های اخیر بنیانگذاری انجمن‌های سری در ایران و عراق بود.

مازندرانی در نامه‌ای که به تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۰ (رمضان ۱۳۲۸) می‌نویسد از کارهای دشمنی‌آمیز دو گروه در نجف سخت شکایت می‌کند: یکی از انجمن‌های سری که از «ملحدان و معاندان، تشکیل گردیده بود و دیگری عناصر وابسته به بیگانگان روسی». مازندرانی می‌افزاید که لازم است که اعلام گردد که هدف همه‌ی این دشمنی‌های این دو گروه که دشمن مذهب و کشور هستند، نابودی اسلام و استقلال ایران است.

کتاب «شبیبه‌الامه و تنزیه‌المله» در مارس - آوریل ۱۹۰۹ م و ۱۳۲۷ قمری، تقریباً ۱۰ ماه پس از الغای موقت مشروطیت و بستن مجلس (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ / ۲۳ ج ۱، ۱۳۲۶) و چهار ماه پیش از فتح تهران و بازگشت مشروطه (۱۰ ژوئیه ۱۹۰۹ / ۲۶ ج ۱، ۱۳۲۷) نوشته شد.

اگرچه نائینی تنبیه‌الامه را بدان منظور نوشت که بتواند مورد استفاده‌ی عموم قرار گیرد، ولی نتیجه‌ی امر بخلاف میل او بود و کتاب و ی به صورتی نوشته شد که فهم آن نه تنها برای خواننده‌ی عادی بلکه حتی برای پژوهشگران این رشته از تحقیقات خالی از اشکال نگردید. در این کتاب، پس از سخنانی به عنوان پیش‌درآمد، «مقدمه» ای آمده که در آن دوگونه حکومت - استبدادی و مشروطه - مورد بحث قرار گرفته است و در خلال همان «مقدمه» پیرامون معنای آزادی، برابری، قانون اساسی و مجلس شورای ملی نیز سخن رفته است.

فصل سوم پیرامون نظام مشروطه‌ای است که ریشه‌ی غربی دارد و به باور نائینی می‌تواند بهترین نوع حکومت‌های ممکن به شمار آید.

به طور کلی، همه‌ی روحانیونی که پیرامون مسئله‌ی مشروطه‌گری قلم‌فرسایی کردند، در جستجوی عناصری اسلامی ولی هماهنگ با یک نظام مشروطه و دموکراسی بودند تا بتوانند یک قانون اساسی هماهنگ با مذهب پیشنهاد کنند. البته نائینی از این دسته از علما مستثنی نبود. نائینی بحث خود را بر شالوده‌ی «عقل» و «نقل» یعنی هم استدلال‌های منطقی و هم احادیث و روایات اسلامی پایه‌گذاری کرده و این ویژگی‌ها، فهم مطالب کتاب را تا اندازه‌ای برای خواننده‌ی غیرکارشناس مشکل ساخته است. از علل اهمیت یافتن تنبیه‌الامه تقریظ‌هایی است که مراجع بزرگ وقت یعنی خراسانی و مازندرانی بر آن نوشتند.

هدف نائینی در بحث خویش که مردم را به خیزش بر ضد حکمرانان استبدادگر می‌خواند همانا وادار ساختن مردم ایران به یک مبارزه‌ی پیگیر و سرسختانه در راه خلع محمدعلی شاه از تخت پادشاهی بود.

نائینی می‌دید که شمار فراوانی از مردم از علمای مخالف مشروطه پشتیبانی می‌کنند بدون آن‌که معنی و مفهوم استبداد یا مشروطه را دریافته باشند. وی بدین حقیقت آگاه گردید که آخوند خراسانی و

ملجأ مظلومین حساب می‌کردند و بدین جهت وقتی که عقاید عامه پر از شکایت بر ضد خرابکاری دولت و از عدم رضایت اوضاع اداره‌ی مملکتی اشباع گردید، برای بلند شدن بر ضد اداره‌ی دولت، مرکز مصنوعی لازم داشتند که از تجاوز دولت ایمن باشند و لهذا ملاها را علم کرده و پیش انداختند و چون ملاها در اجرای مقاصد خود به عامه و ملت محتاج بودند و مردم هم در اجرای مقاصد خود به ملاها، ناچار بودند که یک قسمتی هم از مقاصد مردم را در جزء پروگرام و تقاضاهای خود داخل کنند؛ مردم هم... چون به دست ایشان کار می‌کردند، قسمتی از مقاصد شخصی آن‌ها را مساعدت کردند».

نائینی می‌افزاید که علت لزوم تغییر رژیم استبدادی این است که از آن دوگونه ستم و غضب حقوق دوری گزینیم نه این که تنها یک حاکم نسبتاً معتدل تری روی کار آوریم.

بنابراین نظر نائینی، این مسلم است که علماً شرعاً مسئولین دستگاه عدالت هستند. علاوه بر این چون جلوگیری از بی‌نظمی در اجتماع از مسائل پر اهمیت است، بنابراین از وظایف و مسئولیت‌های علما این نیز خواهد شد که قدرت حکومت را در زمان غیبت کبری امام دوازدهم بر عهده گیرند. بنابراین در رژیم مشروطه علما مراحل قانونگذاری را زیر نظارت قرار می‌دهند تا قوانین پارلمان با اسلام هماهنگ شود و در نتیجه از غضب حقوق امام و ستم به ساحت او جلوگیری به عمل آید. به سخن دیگر، رژیم قاجار، که در آن‌ها تنها افراد همه‌ی قدرت را در دست داشتند، باید پایان یابد و رژیم دیگری که هدفش قانون و نظم باشد و قانونیت آن مورد تصویب مقام‌های مذهبی قرار گیرد، برقرار گردد و در نتیجه نباید در لزوم تغییر رژیم استبدادی قاجار به یک نظام مشروطه‌ی پارلمانی هیچ‌گونه تردید رود.

این شمه‌ای بود از شیوه‌ی استدلال و توجیه خود علما در مورد درگیر شدنشان در انقلاب مشروطه و برقراری حکومت پارلمانی در ایران.

همه‌ی علمای مشروطه‌خواه، بحث‌های سیاسی و اصلاح‌طلبی خود را بر قوانین اسلامی شالوده‌ریزی کردند و موضع خود را در انقلاب مشروطه یک موضع مذهبی اعلام داشتند و بر ضد لامذهبی حکام و رژیم استبدادی که به وجود آورنده‌ی آن لامذهبی می‌دانستند، برخاستند؛ ولی این نکته را نیز نباید از دیده دور داشت که به نظر می‌رسد استدلال‌ها و توجیه‌های مذهبی علما از نظر وضع عینی جامعه تا اندازه‌ی بسیار زیادی از پیوند آن‌ها با طبقه‌ی متوسط اجتماعی به ویژه بازرگانان و کاسبان خرده‌پا سرچشمه گرفته بوده است. توضیح این که سران روحانی که در انقلاب مشروطه درگیر بودند، پیوند نزدیکی با بیشتر گروه‌ها به ویژه بازرگانان داشتند.

فعالیت‌های مشروطه‌خواهی در عراق

در همان هنگامی که گروه‌های بسیاری در راه به دست آوردن حکومت مشروطه می‌جنگیدند، گروه‌هایی نیز از میان روحانیون و



همکارانش پایگاه مردمی خود را به تدریج از دست می‌دهند و برعکس سید کاظم یزدی و پیروان وی روزبه‌روز بر نیرو و نفوذ خویش می‌افزایند؛ زیرا دسته‌ی نخست مشروطه‌خواه و گروه اخیر مخالف مشروطه بودند و مسبب آن به باور نائینی این بوده است که مردم از اهمیت و سودمندی واقعی یک رژیم مشروطه آگاه نبودند. چرا آگاه نبودند؟ نائینی بدین پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «زیرا مردم بی‌سواد و از سیاست زمان ناآگاه بودند و در نتیجه حقوق خود و وظایف دولت را نمی‌دانستند».

شواهد مورد بحث نائینی

وی استبداد را کم و بیش شیوه‌ی آلفیری و مونتسکیو محکم ساخت ولی در بهره‌جویی از شواهد و مدارک برای اثبات دیدگاه خود، همانند کواکبی، به استدلال‌هایی گرایید که بیشتر بر مبانی اسلامی شالوده‌ریزی شده بود و منابع غیراسلامی مانند نظام سیاسی انگلیسی بسیار به ندرت مورد استناد او قرار می‌گرفت. شواهدی که نائینی برای اثبات بدی و کاستی استبداد می‌آورد، در بحث زیر به خوبی نمایان است؛ وی می‌گوید که علل همه‌ی این گسیختگی‌ها و زشتی‌های خانمان برانداز که تاکنون دامن‌گیر ایران شده و سبب همه‌ی این تباهی‌های مذهبی که ایرانیان با آن روی در روی گردیده‌اند، بی‌شک از حکومت استبدادی سرچشمه گرفته است. از بحث نائینی چنین برمی‌آید که حکومت چهار خلیفه‌ی نخست (ابوبکر، عمر، عثمان و علی بن ابی‌طالب) استبدادی نبود و به همین دلیل اسلام پیرومندان گسترش یافت و اسلام هنگامی گام به سوی انحطاط برداشت که گرفتار حکومت خلفاء بنی‌امیه گردید و همه‌ی این جریان‌ها خود دلیلی است بر بدی و زشتی رژیم‌های استبدادی، نه یک نظام عالی و مطلقاً خوب و مشروع.^(۸)

کارکرد نظام مشروطه

مسئله‌ی نوشتن یک قانون اساسی

ما در آخرین بخش فصل پیشین خود، کندوکاو نائینی را درباره‌ی مشروع بودن یک رژیم مشروطه در دنیای شیعی‌گری به شیوه‌ای کوتاه آوردیم. آنچه را که می‌خواهیم در این فصل مورد بررسی قرار دهیم، عبارت است از کارکرد یک نظام مشروطه‌ی متناسب با ایران از دیدگاه نائینی. همان‌گونه که پیش از این یاد آمد، نائینی مشروطه را بهترین شیوه‌ی حکومتی قابل عمل در آن زمان می‌دانست نه یک نظام عالی و مطلقاً خوب و مشروع. از دیدگاه نائینی هنگامی که این اصل کلی پذیرفته شد، برقراری یک حکومت مشروطه‌ای که بتواند تا سرحد امکان با نظام حکومتی تشیع هماهنگی کند، امری حتمی و لازم خواهد بود. برای رسیدن به همین آرمان، یعنی تشکیل یک نظام مشروطه‌ی قابل عمل و هماهنگ با سنت‌های اسلامی ایرانیان بود که نائینی کوشش آگاهانه و سرسختانه‌ای به کار برد تا یک شیوه‌ی

حکومتی به نام مشروطه پیشنهاد و از آن دفاع کند. نائینی ایجاد قانون اساسی مدونی را سفارش می‌کند که در آن، میان اعمال و وظایفی که باید صورت گیرد و اموری که از هرگونه دخالت و تغییر در امان خواهد ماند، تفاوتی آشکار گذاره شده است. ما در زیر پیرامون عقیده‌ی نائینی درباره‌ی حدود دخالت‌های مشروع دستگاه حاکمه در امور قضائی و دیگر امور مردم سخن خواهیم راند. پیرامون لزوم داشتن یک قانون اساسی مدون، نائینی یک مجموعه‌ی قانون اساسی مدون را با «رسائل علمیه»^۱ مجتهدان مقایسه می‌کند. وی می‌گوید که همان گونه که «ضبط اعمال مقلدین در ابواب عبادت و معاملات بدون آن که رسائل علمیه»^۲ مراجع تقلید در دست مقلدین باشد تا «اعمال شبانه روزی خود را بر آن منطبق کنند» ممکن نیست، «همین‌طور در امور سیاسی و نوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودنشان بدون تربیت» دادن قانونی مدون امکان ندارد و بنابراین تهیه‌ی چنین قانونی لازم و واجب است.

مسئله‌ی تدوین یک قانون اساسی برای ایران جنجال فراوانی برانگیخت؛ به محض آن که علمای مخالف مشروطه احساس کردند که از آن پس امکان دارد که قانونی غیر از قرآن و حدیث به شیوه‌ای رسمی مورد استناد قرار گیرد، واکنش‌هایی سخت نشان دادند. شیخ فضل‌الله نوری با اشاره به انقلاب مشروطیت ایران نوشت که این «فتنه کبری» دارای سه مرحله بود:

۱- مرحله‌ی «تقریر و عنوان»؛

۲- مرحله‌ی «تحریر و عنوان»؛

۳- مرحله‌ی «عمل و امتحان»؛

شیخ فضل‌الله در رساله‌ای که در این زمینه نوشته می‌افزاید که نخستین مرحله‌ی انقلاب که محدود به بحث و گفتگو پیرامون شیوه‌ی نوبی حکومت بود، مورد استقبال همه‌ی مردم، عالم و عامی قرار گرفت؛ زیرا آن «تقریر»ها و «عنوان»ها به شیوه‌ای برازنده و جالب مطرح می‌گردید. مرحله‌ی دوم انقلاب با نوشتن قانون اساسی و مسئله‌ی آزادی مطبوعات همراه بود؛ آزادی‌ای که به دیده‌ی شیخ فضل‌الله به نویسندگان اجازه می‌داد که آنچه که می‌خواهند آزرده بر ضد مذهب، سران مذهب و پیروان مذهب بنویسند. سرانجام در مرحله‌ی سوم انقلاب، مشروطه‌گران متهم شده‌اند که صرفاً راه ستمگری و آزار نسبت به مخالفان خود پیموده‌اند. از دیدگاه شیخ فضل‌الله، مهم‌ترین مسئله همانا مسئله‌ی نوشتن و تدوین یک قانون اساسی برای ایران بوده که به دیده‌ی وی به تنهایی با سه گونه بدعت و یا نوآوری همراه بوده و در نتیجه بر ضد اسلام و حرام می‌باشد؛ آن سه گونه بدعت از این قرارند:

۱- نوشتن یک قانون در برابر قانون اسلام؛

۲- وادار کردن شهروندان به پیروی از قانونی که وسیله‌ی شریعت

اسلام آورده نشده است؛

۳- کیفر دادن شهروندان به خاطر اطاعت نکردن آنان از آن قانون

مدون؛

نائینی بدون آن که نامی از شیخ فضل‌الله ببرد، بر ضد موضع وی در مورد قانون اساسی و مشروطه برمی‌خیزد و بحث وی را گونه‌ای از «مغالطات» خوانده و آن «مغالطات» را با قرآن بر نیزه کردن سپاه معاویه در جنگ صفین، که منجر به جدایی خوارج از اردوی علی بی‌ابی‌طالب بر سر مسئله‌ی حکمیت گردید، همسان دانسته است. چکیده‌ای از آنچه نائینی در رد موضع شیخ فضل‌الله آورده بدین قرار است:

به باور نائینی، قانونگذاری در صورتی «در مقابل شارع مقدس دکان باز کردن... [یا] بدعت و یا... تشریح» به شمار آمده مخالف اسلام خواهد بود که فردی یک حکم جزئی یا کلی غیر شرعی را به عنوان حکمی «شرعی و حکم الهی عزامه... ارائه و اظهار» کند و آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد. ولی اگر کسی چنین نکند هیچ‌گونه بدعت و تشریحی صورت نمی‌گیرد. برای مثال باید گفته شود که یک فرد می‌تواند برای خود برنامه‌ای تنظیم کند که کارهای شخصی خود را (مثل خوابیدن و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معینه) بر طبق آن و به صورتی منظم و مرتب انجام دهد؛ یا این که مردم یک سرزمین یا «اهل قطر یا اقلیمی» را می‌توان مثال آورد که تصمیم بگیرند مقرراتی ویژه برای خود تنظیم و امور خود را بر طبق آن مقررات و به شیوه‌ی ویژه‌ی خود اداره کنند. چنین برنامه و یا مجموعه‌ی مقررات می‌تواند در کتابی نوشته شده مدون گردد و نام «کتابچه‌ی دستوری و نظامنامه» ساخته و پرداخته‌ی شریعت اسلامی است نمی‌توان این ع مل برنامه و مقررات سازی را بدعت و یا تشریح نامید. نائینی می‌افزاید که «امور غیر واجبه‌ی بالذات» می‌تواند با نذر وعهد و سوگند و جز این‌ها «واجب و لازم‌العمل» گردد؛ نیز اگر لازمه‌ی انجام امری واجب بجا آوردن امری باشد که بذاته واجب نباشد، آن امر غیر واجب، واجب می‌گردد. به طور مثال، اگر کسی در برابر یک حاکم شرع سوگند یاد کند که مبلغی پول به کسی بدهد، برای سوگند یاد کننده واجب می‌شود که آن مبلغ را به وی بپردازد، اگرچه پیش از آن که سوگند یاد کند وی پولی به شخص دوم مقروض نبود. این مثال روشن می‌کند که چگونه یک امر غیر واجب بر اثر حادثه و عارضه‌ای واجب می‌گردد.^(۹)

جلال آل احمد

بحث جلال آل احمد را با اثر غرب‌زدگی^(۱۰) وی آغاز می‌کنیم؛ زیرا مفهوم اصلی دیدگاه‌های وی را وابستگی، فرنگی شدن و ... می‌سازد که به شکل دقیق در همین اثر بیان شده است و پس از آن به نظریات وی در خصوص وسایل ارتباطی خواهیم پرداخت. وی غرب‌زدگی را چون وبازدگی می‌داند و می‌گوید غرب‌زدگی سخن از یک بیماری است، عارضه‌ای از بیرون آمده و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده است، مشخصات این درد را بجوئیم و علت یا علت‌هایش را و اگر مجالی شد راه علاجش را بیابیم.

این غرب‌زدگی دو سر دارد، یکی غرب و دیگر ما که غرب‌زده‌ایم، یعنی گوشه‌ای از شرق به جای این دو سر بگذاریم دو قطب یا دو نهایت، چون سخن دست کم از دو انتهای یک مدرج است، اگر نه از دو سر عالم به جای غرب بگذاریم در حدودی تمام اروپا و روسیه و شوروی و تمام آمریکای شمالی یا بگذاریم ممالک مترقی یا ممالک رشد کرده یا ممالک صنعتی، یا همه‌ی ممالکی که قادرند به کمک ماشین مواد خام را به صورت پیچیده‌تری درآورند، و همچون کالایی به بازار عرضه کنند و این مواد خام فقط سنگ آهن نیست، یا نفت یا روده یا پنبه و کتیرا.

اساطیر هم هست، اصول عقاید هم هست، موسیقی هم هست، عوالم علوی هم هست.

به و جای ما که جز وی از قطب دیگریم، بگذاریم آسیا و آفریقا، یا بگذاریم ممالک عقب مانده، یا ممالک در حال رشد، یا ممالک غیر صنعتی، یا مجموعه‌ی ممالکی که مصرف کننده‌ی آن مصنوعات غرب ساخته‌اند. مصنوعاتی که مواد خامشان همان‌ها که برشمردیم، از همین سوی عالم رفته، یعنی از ممالک در حال رشد نفت از سواحل خلیج فارس، کف و ادویه از هند، جوز از آفریقا، ابریشم و تریاک از چین، مردم‌شناسی از جزایر اقیانوسیه، جامعه‌شناسی از آفریقا و این دوتای آخری از آمریکای جنوبی هم از قبایل (آزتک) و (انکا) که یکسره قربانی ورود مسیحیت شدند، به هر صورت هر چیزی از جایی. و ما در این میانیم، با این دسته‌ی اخیر بیشتر نقاط اشتراک داریم تا حدود امتیاز و تفرق. برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه دو مفهوم اقتصادی است؛ غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. پس ممالک دسته‌ی اول را با این مشخصات کلی و درهم تعریف کنیم: مزد گران، مرگ و میر اندک، زند و زای کم، خدمات اجتماعی مرتب، کفاف مواد غذایی (دست کم سه هزار کالری در روز)، درآمد سرانه‌ی بیش از ۳۰۰۰ تومان در سال، آب و رنگی از دموکراسی، با میراثی از انقلاب فرانسه.

و ممالک دسته‌ی دوم را با این مشخصات: مزد ارزان، مرگ و میر فراوان، زند و زای فراوان‌تر، خدمات اجتماعی هیچ یا به صورت ادایی، فقر غذایی، درآمدی کمتر از ۵۰۰ تومان در سال، بی‌خبر از دموکراسی با میراثی از صدر اول استعمار.

واضح است که ما از این دسته‌ی دومیم. از دسته‌ی ممالک گرسنه و دسته‌ی اول هم ممالک سیرانند. به تعبیر «خوزه دو کاسترو» و «جغرافیای گرسنگی» اش، میان این دو نهایت نه تنها فاصله‌ای است عظیم، بلکه گودالی است پر نشدنی. به طریقی که ثروت و فقر، قدرت و ناتوانی، علم و جهل، آبادانی و ویرانی، تمدن و توحش در دنیا قطبی شده است.

یک قطب در اختیار سیران و ثروتمندان و مقتدران و سازندگان و صادرکنندگان مصنوعات و قطب دیگر از آن گرسنگان، فقرا، ناتوانان



این که در زی خادم ماشین درآمده‌ایم، ناله که نمی‌کنیم هیچ، پز هم می‌دهیم. به هر جهت ما ۲۰۰ سال است که همچون کلاغی، ادای کبک را در می‌آوریم، و از این همه که برشمردیم یک بدیهی به دست می‌آید، این که ما تا وقتی تنها مصرف‌کننده‌ایم، تا وقتی ماشین را نشناخته‌ایم، غرب‌زده‌ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی هم ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد، درست همچون غرب که فریادش از خودسری «تکنولوژی» و ماشین به هواست. ما حتی عرضه‌ی این را نداشتیم که همچون ژاپن باشیم که از ۱۰۰ سال پیش به شناختن ماشین همت بست و چون در ماشین زدگی با غرب دعوی رقابت کرد و تزارها را کوبید (۱۹۰۵) و آمریکا را (۱۹۴۰)، و پیش از آن نیز بازارشان را از دستشان گرفت، عاقبت با بمب اتم کوبیدنش که بدانند از پس خربزه خوردن چه لرزی هست و اکنون نیز که «ملل آزاد» غربی گوشه‌ای از خوان یغمای بازارهای دنیا را به روی متاع‌هایش گسترده‌اند، به این دلیل است که در تمام صنایع ژاپن سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

بدیهی دیگری هم داریم و آن این که «غرب» از وقتی ما را شرق خواند که از خواب زمستانی قرون وسطایی خود برخاست و به جستجوی آفتاب و ادویه و ابریشم و دیگر متاع‌ها نخست در زی زائران اعتبار قدس مسیحی به شرق آمد و بعد در سلیح نبرد صلیبیان، و بعد در کسوت بازرگانان، و بعد در پناه توب کشتی‌های پر از متاع خود، و بعد به نام مبلغ مسیحیت، و دست آخر به نام مبلغ مدنیت تمدن و این آخری درست نامی بود از آسمان افتاده، آخر استعمار هم از ریشه‌ی عمران است و آن که عمران می‌کند، ناچار با مدینه سروکار دارد. از میان همه‌ی سرزمین‌هایی که زیر چکمه‌ی این حضرات تخت قاپو شدند، آفریقا پذیراتر بود و امید بخش‌تر؛ چون علاوه بر مواد خامی که داشت، بومیانش بر زمین‌های هیچ سنت شهرنشینی یا دینی گسترده قدم نمی‌زدند، هر قبیله‌ای برای خودش خدایی داشت؛ و رئیس؛ و آدابی؛ و زبانی؛ و چه پراکنده! و ناچار چه سلطه‌پذیر! و مهم‌تر از همه این که تمام بومیان آفریقا، لخت می‌گشتند. در آن گرما که لباس نمی‌توان پوشید و «استنلی» جهانگرد به نسبت انسان-دوست انگلیسی وقتی با این بشارت اخیر از کنگون به طون بازگشت، در «منچستر» جشن‌ها گرفتند و دعاها کردند. آخر سالی سه متر پارچه برای نفری یک پیراهن که زنان و مردان کنگون بیوشند و «متمدن» شوند و در مراسم کلیسایی شرکت کنند، مساوی می‌شد با سالی ۳۲۰ میلیون یارد پارچه‌ی کارخانه‌های منچستر. و می‌دانیم که پیش‌قراول استعمار مبلغ مسیحیت نیز بود و کنار هر نمایندگی تجاری در سراسر عالم یک کلیسا هم می‌ساخت. و مردم بومی را لطایف‌الحیل به حضور در آن می‌خواند. حالا با برچیده شدن بساط استعمار از آنجاها - هر نمایندگی تجاری که تخته می‌شود، در یک کلیسا بسته می‌شود.

به جمع بندی دیدگاه‌های جلال می‌پردازیم. به اعتقاد وی:

- غرب‌زدگی مشخصه‌ی دورانی از تاریخ ما است که هنوز به

و مصرف‌کنندگان و وارد کنندگان. ضربان تکامل در آن سوی عالم تصاعدی و نبض رکود در این سر عالم رو به فرو مردن - اختلافی نیست تنها ناشی از بعد زمان و مکان - یا از نظر کمیت سنجیدنی یک اختلاف کیفی است، در آن سوی عالمی که دیگر از تحرک خود به وحشت افتاده است و در این سو عالم ما هنوز رای رهبری تحرک‌های پراکنده خود نیافته که به هرز آب می‌روند؛ و هر یک از این دو عالم در جهتی پیونده.

دیگر آن زمان گذشته است که دنیا را به دو بلوک تقسیم می‌کردیم. به دو بلوک شرق و غرب، یا کمونیست و غیر کمونیست؛ اما لاسی که آمریکا و روسیه‌ی شوروی در قضیه‌ی کانال سوئز و کوبا، با هم زدند، نشان داد که اربابان دو ده مجاور به راحتی با هم سر یک میز می‌نشینند. دیگر زمان با علاوه بر آن که زمانه‌ی مقابله‌ی طبقات فقیر و غنی در داخل مرزها نیست، یا زمانه‌ی انقلاب‌های ملی، زمانه‌ی مقابله‌ی «ایسم»‌ها و ایدئولوژی‌ها هم نیست، زیر جل هر بلوایی یا کودتایی یا شورشی در زنگبار یا سوریه یا اروگوئه باید دید توطئه کدام کمپانی استعمارطلب و دولت پشتیبان او نهفته است. زمانه‌ی ما دیگر آن زمانه نیست که در غرب مردم را از کمونیسم می‌ترساندند و در شرق از بورژوازی و لیبرالیسم؛ جالب‌ترین واقعه در این زمینه انحرافی است که قطب‌نمای سیاسی چپ‌روها و چپ‌نماهای سراسر عالم به سوی شرق دور پیدا کرده و درست ۹۰ درجه از سمت مسکو به سمت پکن پیچیده است. دنیای ما دنیای مقابله‌ی فقرا و ثروتمندان است. در عرصه‌ی پهناور جهان، روزگار ما روزگار دو دنیاست. یکی در جهت ساختن و پرداختن و صادر کردن ماشین، و دیگری در جهت مصرف کردن و فرسوده کردن و وارد کردن آن، یکی سازنده و دیگری مصرف‌کننده. اما در واقع امر، گول‌زنک‌های غربی است که در لباسی تازه به استعمار آن دنیای دوم بروند، اساس غرب‌زدگی همه‌ی ملل غیر غربی در اینجاست، بحث از نفی ماشین نیست یا طرد آن، بحث در این است که ما ملل در حال رشد - سازنده‌ی ماشین نیستیم، اما به جبر اقتصاد و سیاست و آن مقابله‌ی فقر و ثروت بایست مصرف‌کنندگان نجیب و سر به راهی باشیم برای ساخته‌های صنعت غرب. یا دست بالا تعمیرکنندگانی باشیم قانع و تسلیم و ارزان مزد، برای آنچه از غرب می‌آید. و تنها همین یکی مستلزم آن است که خود را به انگاره ماشین درآوریم. حرف اصلی در این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت «فرهنگی - تاریخی» خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم، بلکه مضمحل شده‌ایم. حرف در این است که نتوانسته‌ایم موقعیت سنجیده و حساب شده‌ای در قبال این هیولای قرون جدید بگیریم. حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس و فلسفه‌ی تمدن غرب را در می‌آوریم، درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت و دیدیم که چه به روزگارش آمد. اگر آن که ماشین را می‌سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می‌کند، ما حتی از

ماشین دست نیافته‌ایم و رمز سازمان آن و ساختمان آن را نمی‌دانیم.
- غرب‌زدگی مشخصه‌ی دورانی از تاریخ ما است که مقدمات ماشین، یعنی به علوم جدید و تکنولوژی آشنا نشده‌ایم.
- غرب‌زدگی مشخصه‌ی دورانی از تاریخ ما است که به جبر بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشینیم.

- رفت و آمد با غرب در زندگی ملتی که می‌خواسته هر روز از روز پیش بهتر بنویسد و بیشتر بداند و آرام‌تر بمیرد، امری عادی است. اما عجیب اینجاست که این توجه به غرب تا حدود ۳۰۰ سال پیش همیشه یک رو داشته است، یک علت داشته است و یک جهت؛ روی کینه یا حقد یا حسد و رقابت. در این ۳۰۰ سال اخیر نیز، علت دیگر و جهت دیگر و روی دیگر یافته، روی حسرت و اسف و عبودیت.

جلال از ماشینی شدن و شهر زدگی انتقاد می‌کند و مظاهر آن را وسایل ارتباطی (سینما، تلویزیون و مطبوعات) مظاهر آن هستند به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید این وسایل اطوار فلان بازیگر سینما و ستاره سینما را به خورد مردم می‌دهند تا هزاران نفر خودشان را همانند آن‌ها کنند. (۱۱)

جلال در مقاله‌ی ورشکستگی مطبوعات از عملکرد مطبوعات و از دستگاه تبلیغات کشور و از فیلم‌های وارداتی غربی سینماهای ایران انتقاد می‌کند. وی فرهنگ ابتذال غرب، زبان انگلیسی، تصاویر زنان برهنه‌ی غربی و... را عامل غفلت از ماهیت واقعی زندگی و بی‌هویتی می‌داند.

جلال می‌گوید: «اغلب مجلات هفتگی ما، درست به فواحش دروه‌گرد می‌مانند که هفت قلم آراسته، کنار خیابان‌ها پرسه می‌زنند. یک شکلک زیبا، روی انبانی از کثافت و زشتی و ناهنجاری و بیماری. و خوانندگان خود را چنان تربیت کرده‌اند که جز عکس‌های لخت را نمی‌بینند، یا تصویر فجیع تصادفات و آدم‌های مثله شده را».

مسلماً پرفروش‌ترین مطبوعات سال، آن‌ها بودند که عکس‌های بی‌سر و بی‌تن رجال عراق را چاپ کردند.

جلال از مطبوعات فارسی به عنوان «رنگین‌نامه» یاد می‌کند و می‌گوید این رنگین‌نامه‌ها دارند دچار درد سادیسیم می‌شوند. وی می‌گوید مطبوعات تعجب می‌کنند، چرا که به آن‌ها به عنوان رکن چهارم مشروطیت نگریسته نمی‌شود.

به اعتقاد جلال، تصاویر برهنه‌ی مطبوعات به مردم رسم‌های مختلف هرزگی را می‌آموزد و ژینگول مآبی را آموزش می‌دهد؛ به همین دلیل است که مشتری اصلی مجلات از این نوع، دخترها و پسرها و به خصوص دختر مدرسه‌ای‌های بین سنین ۱۲ تا ۱۸ ساله هستند؛ که نه در مدرسه می‌توانند از این نوع تجارب به صورت مشروع سر در بیاورند و نه پدر و مادرهای امل یا بی‌فکرشان قادر به راهنمایی آن‌ها هستند. جلال در این مقاله به مقایسه‌ی تیراژ دو روزنامه‌ی «عصر تهران» با

تیراژ مطبوعات بزرگ کرده یا به قول خودش رنگین‌نامه‌ها می‌پردازد و با تأسف از چربیدن وزنه‌ی این رنگین‌نامه‌ها بر روزنامه‌های عصر تهران یاد می‌کند. و از افزایش رو به تزاید چنین مطبوعاتی استفاده می‌کند و در مقابل از عدم فروش روزنامه‌های صبح و ورشکستگی آن‌ها می‌گوید: «اگر هر کدام ۲۰۰ نسخه هم بفروشند، بیایند سر مرا بشکنند».

به هر حال از سه دهه پیش این انتقادات ابراز شده است و جلال آل احمد ریشه‌های این ورشکستگی را خودباختگی یا لذت‌جویی، راحت‌طلبی و سطحی‌نگری ناشی از توجه به فرهنگ غرب و بی‌توجهی به فرهنگ اصیل خود می‌داند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- خسرو شایقی سیدهادی، تاریخ و فرهنگ معاصر، مرکز بررسی‌های اسلامی، قم، ۱۳۷۰، جلد اول.

۲- سعیدی، غلامرضا، مفخر شرق، سید جمال‌الدین اسدآبادی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۷۲.

۳- سعیدی، غلامرضا، همان منبع.

۴- طباطبائی، محمد محیط، سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری شرق زمین، به کوشش و مقدمه سیدهادی خسروشاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۷۰، چاپ اول.

۵- مولانا، حمید، سیر ارتباطات اجتماعی در ایران، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، تهران، ۱۳۵۸.

۶- مولانا، حمید، همان منبع.

۷- خسروشاهی، سیدهادی، تاریخ و فرهنگ معاصر، منبع قبلی.

۸- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.

۹- حائری، عبدالهادی، همان منبع.

۱۰- آل احمد، جلال، غرب‌زدگی، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۴۱.

۱۱- آل احمد، جلال، ادب و هنر بیگانه، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۷۴.